چرا حملات تلافی‌جویانه سنتکام در منطقه فعلا بیشتر مصرف داخلی دارد

پوچ بازی کردن بایدن در نیمه‌شب بوکمال

سیدمهدی طالبی
خبرنگارگروه جهان‌شهر

آمریکا شامگاه جمعه و بامداد روز شنبه حملاتی را علیه اهداف محور مقاومت در سوریه و عراق انجام داد. آمریکا ادعا کرده در این حملات به ۸۵ هدف حمله شده است. دولت عراق ظهر روز گذشته اعلام کرد به دنبال حمله آمریکا، ۱۶ شهروند عراقی به شهادت رسیده‌اند. رسانه‌های سوری نیز می‌گویند تهاجم به شرق این کشور ۱۰ شهید و ۱۸ زخمی برجای گذاشته است. این حمله در انتقام از حمله اوایل هفته گذشته مقاومت اسلامی عراق به موقعیت برج-۲۲ در خاک اردن انجام شده است. طی این واقعه بر اثر اصابت یک پهپاد انتحاری به خوابگاه سربازان سه نظامی آمریکایی کشته و ۴۷ نفر مجروح شدند. جنبش عراقی نجبا تاکید کرده به این تهاجم پاسخ خواهد داد. حملات آمریکا به منطقه در داخل آمریکا با واکنش‌های متفاوتی روبه‌رو شده است. طیف جنگ‌طلب حزب جمهوری‌خواهان ضربات آمریکا را ضعیف توصیف کرده است. شبکه آمریکایی فاکس‌نیوز به نقل از رئیس مجلس نمایندگان آمریکا نسبت به تاخیر در پاسخ به مقاومت اعتراض کرده و گفته دولت بایدن یک هفته طول کشید تا به حمله به سربازان آمریکایی در اردن واکنش نشان دهد. پمپئو وزیر خارجه سابق آمریکا نیز با اشاره به دیرهنگام بودن عملیات از کاخ سفید خواسته هزینه‌هایی واقعی به ایران تحمیل کند. در برابر این اقدامات، فردی مانند رابرت اف. کندی، یکی از نامزدهای حاضر در رقابت‌های درون حزبی دموکرات‌ها برای انتخابات ریاست‌جمهوری سال جاری گفته است: «اگر به دنبال درگیری نیستیم، پس بیایید نیروها را از آنجا (خاورمیانه) خارج کنیم.» در موضع‌گیری‌های داخلی آمریکا به‌طور کلی دموکرات‌ها با بایدن همراهی کرده و از دو جناح حزب جمهوری‌خواه که یکی جنگ‌طلب و دیگری انزواطلبند، تنها جنگ‌طلبان انتقاد کرده‌اند. انزواطلب‌ها نیز با خواهان جلوگیری از وقوع جنگی جدید بوده یا سکوت کرده‌اند. به عبارت دیگر، به لحاظ ساختاری تنها نیمی از یک حزب در نظام دوحزبی آمریکا خواهان درگیری و تشدید تنش بیشتر با ایران است. واشنگتن از شرایط میدانی درس‌هایی گرفته که تا حدی در ساختار سیاسی این کشور نیز منعکس شده است.

درس‌هایی برای آمریکا

۱. آمریکا در منطقه قادر به ایجاد نظم یا تغییرات مدنظر خود نیست. حملات به افغانستان و عراق باید به افزایش امنیت رژیم منجر می‌شد. تداوم حضور در شرق سوریه باید در همین راستا عمل کند. جنگ یمن قرار بود چنین هدفی را تحقق بخشد. تمام این اقدامات نیز در قالب بسته‌های پیچیده و طولانی‌مدت همه‌جانبه با ایجاد تغییرات اجتماعی، اقتصادی سیاسی و به‌کارگیری ابزار نظامی صورت گرفتند. نتیجه تمام این اقدامات ۷ اکتبر و ناکامی‌های پس از آن است. تقریبا قضایا در منطقه مشخص است و آنچه معلوم نیست دلیل حرکات آمریکاست که صرفا خود را خسته می‌کند.

۲. مقابله با آمریکا در منطقه دولتی نیست و ریشه‌های عمیق مردمی دارد. ایران همانند شوروی و دولت‌های بازمانده از ساختار کمونیسم، دارای ایدئولوژی‌ها و سیاست‌هایی نیست که از راس به مردم دیکته شوند. مواجهه با آمریکا برخاسته از بطن مردم و ملت‌های منطقه است. واکنش لایه‌هایی از مردم به هرگونه مذاکره با آمریکا و بی‌اعتمادی مدافعان مذاکره با آمریکا به این کشور، در همین راستا قابل ارزیابی‌اند.

۳. مشکل آمریکا فراتر از بمب‌افکن‌ها و تسلیحات است. هنگامی که آمریکا موفق شد افغانستان و عراق را اشغال کند، تعداد بیشتری بمب‌افکن و سرباز با خود به منطقه آورده بود اما نتیجه چندانی حاصل نشد.

۴. بدون ایران هیچ کشوری قادر به بازیگری موثر در منطقه نیست. اقداماتی که برخی از طرف‌ها همانند آمریکا انجام می‌دهند، به‌کارگیری زور و فریبکاری در تعامل با ایران است تا بتوانند تاثیرات تهران در منطقه را خنثی کنند. در ارتباط با ایران، طرف‌های مختلف نباید روی فریبکاری خود حساب باز کنند. هر فریب، زمانی کشف می‌شود و پس از آن زیان‌های بی‌اعتمادی باقی می‌ماند؛ «اگر نمی‌توانید با فریب، کاری را پایان دهید، آن را انجام ندهید.»

۵. پایان رژیم در بازه‌ای چند ساله ریل‌گذاری شده است. با توسعه محور مقاومت و محاصره رژیم و بدتر از آن حمله ۷ اکتبر، صهیونیست‌ها اعتماد خود به امنیت را از دست داده‌اند. با اقدامات خاص مانند جنایت علیه مردم غزه و بمباران منطقه شاید بتوان آن را به تعویق انداخت؛ البته اگر سقوط رژیم را تسریع نکند. رژیم از همان ابتدای تولد ناقص به دنیا آمد و مشکل بی‌ثباتی مزمن داشت. امروز ارگان‌های حیاتی بیشتری از رژیم از کار افتاده‌اند و صهیونیست‌ها زندگی نباتی در فلسطین اشغالی دارند.

۶. مقاومت در منطقه با مردم درهم تنیده شده است. اگر گروه‌های مقاومت و مردم در غزه قابل تفکیک نیستند در دیگر بخش‌های منطقه نیز وضعیت به همین منوال است. بمباران گروه‌های مقاومت در عراق و سوریه راه به جایی نمی‌برد.

۷. آمریکا برای مقابله با ایران افراد و گروه‌های غیرقابل اعتمادی را به استخدام درآورده یا با دولت‌هایی غیرقابل اعتماد همکاری می‌کند. آنها واشنگتن را در مسیری برخلاف منافعش هدایت می‌کنند. نقش‌آفرینی در تهیه و اجرای سیاست‌های آمریکا برای تضمین ابرقدرتی این کشور در قرن ۲۱ و کشاندن آن به جنگ‌های بی‌پایان منطقه دستپخت مشاوره‌های غیرصادقانه و توطئه‌های فریبکارانه دوستان ناباب واشنگتن بود.

۸. تاریخ دروغ نمی‌گوید. در زمان‌های کوتاه می‌توان دروغ گفت اما زمان طولانی و تاریخ آن را آشکار می‌کند. در برابر فشارهای چهار دهه‌ای ایران سقوط کرده یا ضعیف شده است؟ در برابر تلاش برای تضعیفش قادر به پاسخ نبوده است؟ آمریکا چهار دهه، یا دو دهه یا یک دهه قبل در کجا ایستاده بود و امروز در کدام نقطه قرار دارد؟ جنگ فرسایشی موجود را آمریکا در منطقه به راه انداخته است اما در روندهای بلندمدت ایران همچنان پیشرفت و آمریکا پسرفت می‌کند. واشنگتن اگر سیاست استکباری خود درخصوص تهران را تغییر ندهد، وضعیت در آینده به‌مراتب بدتر از امروز خواهد بود.

۹. ایران همانند آلمان در جنگ با آمریکا شکست نخورده است. همانند ترکیه نیازمند آمریکا نیست تا در برابر همسایگان حمایتش کند یا مانند کویت و امارات کشورهای کوچک و ذره‌ای نیست تا از کسب جایگاه‌های بزرگ ناامید باشد. در برهه‌ای نظام شاهنشاهی برای مقابله با همسایه قدرتمند یعنی شوروی نیازمند آمریکا بود اما به‌مرور مردم دریافتند کشوری که نظام سیاسی وقت به‌عنوان دوست خود برگزیده، از دشمن بدتر است و آن را از کشور خود اخراج کردند. آمریکا با وقوع حمله عراق به ایران، تلاش کرد نیاز امنیتی تهران به خود را یادآوری و تشدید کند اما به جایی نرسید. نظام سیاسی کنونی منطبق با نگاه مردم، آمریکا را دوستی نمی‌داند که برای موازنه قدرت‌های دیگر به کار ایران بیاید. تهران نه شکست‌خورده است، نه کشوری ذره‌ای و نه خواهان تامین امنیتش از سوی واشنگتن. بنابر این در چنین قالب‌هایی نیز با آمریکا وارد گفت‌وگو نمی‌شود. این رویه برای آمریکا زیان‌هایی دارد زیرا ایران دیگر به زیر یوغ واشنگتن نمی‌رود اما این الگو باعث شده ایران برای موازنه آمریکا به چین و روسیه نیز وابسته نشود. استقلال ایران همزمان با نقمت بودن، یک نعمت هم به حساب می‌آید. ایران به لحاظ استقلال و خوداتکایی و مدیریت میدان‌ها از بسیاری ملت‌ها بهتر عمل کرده و احترام بالاتر و نحوه تعاملی متفاوت‌تر با آن لازم است.

۱۰. حضور نظامی آمریکا در برهه‌ای به مشکل خورده که روسیه و چین درحال تقویت حضور نظامی خود در منطقه با اشکال مختلف هستند. روسیه به شکل کلاسیک و سنتی وارد منطقه شده و چینی‌ها نیز با رویکرد خود که شامل ایجاد پایگاه‌های دوگانه است که در صورت لزوم می‌تواند به پایگاه نظامی تغییر ماهیت دهند. در زمانی که همگان سود می‌کنند، واشنگتن بدون حل روابط خود با ایران در حال زیان‌دهی است؛ آن هم در دورانی که حضور نظامی در منطقه فراگیر شده است.

۱۱. ایران نمی‌تواند ملت‌ها را مجبور کند به آمریکا امتیازات بیشتری بدهند اما می‌تواند از آنها حمایت کند تا امتیازات بیشتری را از دستان این کشور خارج کنند. آمریکا همچنان قدرتمندتر است اما روند ازدیاد قدرت در دو کشور بالعکس است.

۱۲. در حملات آمریکا به منطقه بار دیگر اروپایی‌ها راه خود را جدا کرده و محور آنگلوساکسونی به تنهایی در حال تهاجم است. عدم همراهی اروپا با محور آنگوساکسونی در موضوعی که می‌تواند مخرج مشترک غرب باشد، تنها نشان‌دهنده اختلافات در سیاست خارجی غرب نیست، بلکه نشان می‌دهد اعضای خارج از محور آنگلوساکسونی نمی‌خواهند این محور به پیروزی رسیده و سروری‌اش بر جهان غرب را ادامه دهد.

۱۳. ایران سابقه جنگ و نابودی زیرساخت‌ها را دارد. این تجربه به گذشته منحصر نیست و هم‌اکنون نیز جریان دارد. زیرساخت‌های ایران به دنبال تحریم‌ها آسیب دیده‌اند؛ گرچه بدون جنگ است اما نتیجه یکی است. پس آمریکا نباید روی هراس ایران از زیان قمار کند.

۱۴. ورود آمریکا به میدان جنگ منطقه نشان‌دهنده تنگنای رژیم و این کشور است. در هنگامه نشان دادن ضعف، توقع کاهش فعالیت دشمن بیهوده است. نشان دادن ضعف رژیم می‌تواند به تشدید فعالیت‌ها علیه آن تبدیل شود.

۱۵. حملات آمریکا در منطقه باعث افزایش اتصال این کشور به قضایای غزه و جنایت‌های رژیم شد. این موضوع لبه اقدامات جهادی علیه واشنگتن را به دست خود این کشور تندتر می‌کند. گروه‌های جهادی -حتی آنهایی که مورد نفوذ غرب قرار دارند- با فشار اعضا و سوگیری نیروهایشان به سمت اهداف آمریکا روبه‌رو خواهند شد. آمریکا درحال کاشت و آبیاری بذر نفرت در منطقه است که در کوتاه مدت نیز گریبانگیر این کشور می‌شود.

۱۶. برخلاف سیاست‌های راهبردی و منافع بلندمدت آمریکا، ستاد فرماندهی مرکزی ارتش آمریکا به دنبال فتنه‌گری در منطقه برای از اهمیت نیفتادن خود، همکاران و هدایت‌کنندگانش است.

۱۷. بازدارندگی آمریکا از دست رفته است. پس از بمباران‌های آمریکا، پایگاه‌های این کشور بار دیگر مورد حمله مقاومت قرار گرفته است. با جلو و عقب کردن هرتعداد از بمب‌افکن‌های بزرگ آمریکایی، این بازدارندگی احیا نمی‌شود.

۱۸. هرچه آمریکا در منطقه دست و پا بزند، روابطش با ملت‌های منطقه از سطح تعارض به تنازع ارتقا می‌یابد. در تعارض، ملت‌ها می‌توانند حضور اشغالگرانه یا غیرقانونی آمریکا در کنار خود را تحمل کنند، اما در تنازع یک محیط جغرافیایی یا جای ملت ساکن در آن است و یا آمریکا؛ نتیجه چنین درگیری‌ای مشخص است، همانگونه که در افغانستان آمریکا مجبور به فرار شد.

۱۹. محور مقاومت دارای محدوده تعریف جغرافیایی است و به لحاظ رویکرد نیز نگاهش به دفاع غیرفعال است، نه دفاعی فعال با حرکات تند؛ به این معنا که گروه‌های مقاومت در هر سطح از ضربه میدان را خالی نمی‌کنند بدون آنکه این خالی نکردن میدان ارتباطی به توان تهاجمی و برابر آنها داشته باشد. در جنگ ۳۳ روزه و جنگ‌های غزه این اتفاق کمتر رژیم را خم کرد. پس حتی سکوت و آنچه انفعال دیده می‌شود، به نفع محور مقاومت است.

۲۰. آمریکا که تضعیف رژیم، عواملش در اقلیم کردستان و مزدورانش در شمال سوریه را دیده، به دنبال تضعیف گروه‌های محور مقاومت است تا از تغییر موازنه جلوگیری کند. این تغییر موازنه رخ داده است. آمریکا برای تشخیص این تغییر می‌تواند دوباره به نقشه منطقه نگاه کند.

۲۱. آمریکا قادر به تعیین مناسبات ژئوپلیتیکی در منطقه نیست. رژیم در بیرون و محیط داخلی فلسطین اشغالی محاصره شده و درگیر است. خطوط مواصلاتی دریایی آمریکا برای اتصال به منطقه دچار چالش شده است. این تحول با «بمب‌افکن‌کشی» به منطقه حل نمی‌شود.

۲۲. آمریکا باید تصمیم بگیرد رژیم مدافع منافع این کشور در منطقه است یا این آمریکاست که مدافع رژیم است و برای آن هر هزینه‌ای می‌دهد. هدف اصلی تحرکات در منطقه رژیم است و اگر آمریکا وارد درگیری‌ها نشود، آسیبی به منافع آن وارد نمی‌شود. قدرت‌ها دوره‌های حضور در غرب آسیا بدون رژیم را تجربه کرده‌اند و واشنگتن نیز بدون تل‌آویو قادر به تامین منافع خود در منطقه است. صهیونیست‌ها همانگونه که در اروپا تحمل نشدند، در منطقه نیز تحمل نخواهند شد. کشورهایی که میزبان پایگاه‌های نظامی آمریکا هستند، برای مدت‌ها یا تمایل نداشته و یا جرات نداشته‌اند با رژیم روابط برقرار کنند. این خود شاهدی بر تفکیک میان آمریکا و صهیونیست‌ها و تفاوت در نحوه تعامل با این دو در منطقه است. واشنگتن با اتصال خود به صهیونیست‌ها منافعی اندک در برابر زیان‌های حداکثری را برای خود خریده است.

مدل ترامپ

جمهوری‌خواهان، صهیونیست‌ها و بخشی از جریانات وابسته در منطقه به طور مداوم از بایدن خواسته‌اند شبیه ترامپ با ایران رفتار کند. آنها بر موفق بودن این سیاست در خصوص ایران تاکید دارند. ترامپ در مواجهه با ایران ادعا می‌کند دو پیروزی داشته است؛ نخست سیاست فشار حداکثری و دوم ترور سردار سلیمانی که از اتفاق هردو به عنوان شکست‌های او محاسبه و درک شده‌اند. سیاست فشار حداکثری به طور رسمی شکست‌خورده نامیده می‌شود. سیاست فشار حداکثری رویگردانی مردم ایران از آمریکا را افزایش داد و زمینه‌های لازم برای تقویت برنامه هسته‌ای ایران را فراهم کرد. ترور سردار سلیمانی نیز ضرورت‌های برنامه‌های هسته‌ای و موشکی را بر همگان آشکار ساخت. به طور خاص، آمریکا تاکید می‌کرد با ترور سردار سلیمانی منطقه امن شده است اما در همان دوران ایران بلافاصله پایگاه‌های آمریکا را در اتفاقی بی‌سابقه پس از پایان جنگ جهانی دوم مورد تهاجم قرار داد و سپس منطقه فرار این کشور از افغانستان و جنگ طوفان الاقصی را دید. اقدامات ترامپ نه‌تنها به لحاظ دیدگاه‌های فکری موفقیتی برای آمریکا نبود، بلکه به لحاظ فیزیکی و زیرساختی نیز دستاوردی برای این کشور نداشت و به پیشرفت‌های بزرگ ایران منجر شد. بازگشت ترامپ امضای قطعی بر رشد خیره‌کننده برنامه هسته‌ای و موشکی ایران خواهد بود و این امر پایداری مردم ایران برای تحمل فشارهای این مسیر را نیز افزایش خواهد داد. سیاست‌های نمایشی ترامپ با فریبکاری در اقدام و در ارائه دستاوردها همراه بود.

روایتی از تراژدی طبقاتی در کویت

«بی‌وطن»ها در وطن

هانیه کمری
خبرنگار

شاید همه ما با شنیدن واژه «خادم» و «خادمه» یاد قرن اول هجری بیفتیم و مردانی سیاه‌چرده از حبشه و زنان نصرانی از روم را تصور کنیم که در نخلستان و حیاط خانه‌ای عربی مشغول کارند یا در دربار والی یک شهر او را با برگ‌های بزرگی باد می‌زنند. اگر کسی از اختلاف طبقاتی صحبت کند در ذهن‌مان خاندان «مدیچی» و امثال‌شان را سرزنش می‌کنیم و نفرینی نثار خانواده تناردیه و فاتحه‌ای برای عموتام می‌فرستیم و صحبت اگر از فاقد هویت بودن ساکنان اصلی یک سرزمین باشد، سرخپوست‌های آمریکا را تصور می‌کنیم. اما نه! همین حالا که این کلمات را می‌بینید سواحل جنوبی خلیج‌فارس -مثل خیلی جاهای دیگر- میزبان کارگران مهاجر و مردمان بدون هویت است. یا به اصطلاح این کشورها: «خادم» و «بدون». بعد از اینکه آوازه ثروت کشورهای خلیج‌فارس در دنیا پیچید، کارگران زیادی مخصوصا از شرق و جنوب‌شرق آسیا به این کشورها سرازیر شدند. آمارهای چهار سال گذشته می‌گویند از حدود ۵۶ میلیون نفری که در شش کشور شورای همکاری خلیج‌فارس (عربستان سعودی، امارات متحده عربی، بحرین، کویت، عمان و قطر) زندگی می‌کنند، نزدیک به ۲۲ میلیون نفر کارگران خارجی هستند. در خیابان‌های کویت که راه بروید پشت سر هر خانواده عرب، زنانی را با لباس‌هایی خاص می‌بینید که مراقب فرزندان خانواده‌های کویتی هستند؛ زنانی که از چهره‌هایشان پیداست اهل این طرف‌ها نیستند. بیشترشان از فیلیپین، بنگلادش و سریلانکا آمده‌اند. مردان این کشورها هم غالبا خادم خانه، راننده و کارگر هستند. مثل جمعیت زیاد هندی‌ها، پاکستانی‌ها و مصری‌های ساکن کشورهای خلیج‌فارس. گفته می‌شود از چهار میلیون جمعیت کویت نزدیک به دو میلیون نفر آنها مصری هستند. کویتی‌ها کمتر از ۵۰ درصد جمعیت کشور خود را تشکیل می‌دهند. هندی‌ها در کویت غالبا در درمانگاه و بیمارستان به‌عنوان کادر درمان مشغول به کار می‌شوند و بعد از مدتی غالبا به کانادا مهاجرت می‌کنند.

در طی این سال‌ها اتفاقاتی برای مهاجران آسیایی در این کشورها رخ داد. مثلا هنگام ساخت ورزشگاه‌های جام‌جهانی ۲۰۲۲ قطر، حداقل روزی یک کارگر بر اثر حوادث کاری، فوت کرده است. طبق آمار سازمان عفو بین‌الملل تا سال ۲۰۲۱ بیش از شش هزار کارگر نپالی، فیلیپینی و... فقط در حین ساخت استادیوم‌ها جان باختند. این وقایع دولت‌های شرق آسیا را مجبور به حمایت بیشتر از شهروندان‌شان کرد. مثلا فیلیپین نمایندگی‌های دیپلماتیک قوی در منطقه ایجاد و مهاجرت کارگران به برخی از کشورهای خلیج‌فارس را ممنوع کرد. حالا هم کویت و عربستان سعودی طبق توافق با دولت فیلیپین حمایت از کارگران خانگی مهاجر این کشور را تضمین می‌کنند. هند تفاهمنامه‌های مشابهی را با کویت، امارات و قطر امضا کرده است. پاکستان نیز با قطر و امارات با تمرکز بر کارگران خانگی چنین تفاهمی را امضا کرده است. اما در هیچ‌یک از این قراردادها به صراحت به کارگران خانگی یا حقوق آنها اشاره نشده است. آمارها نشان می‌دهد بسیاری از زنان مهاجر کارگر خانگی (MWDWs) در معرض سوءاستفاده هستند. دولت کویت در صورت تعرض به این زنان دو راه را پیش روی شهروندانش قرار داده است: زندان یا ازدواج با آنها!

نمود این اتفاق در ادبیات تبدیل به یک رمان قابل توجه به نام «ساقه بامبو» به قلم «سعود السنعوسی» نویسنده و روزنامه‌نگار کویتی شده است؛ کتابی که جایزه بوکر (مهم‌ترین جایزه داستان جهان عرب) را از آن خود کرده است. بامبو، گیاهی است که در هرجا ریشه می‌دواند و از همین‌رو نویسنده، چنین نامی را برای کتابش برگزیده است. ساقه بامبو از داستان عشق یک دختر فیلیپینی و پسر یک خانواده کویتی عبور کرده و به زندگی فرزند آنها می‌پردازد. این رمان پر از نشانه، اطلاعات و جزئیات فرهنگی از شرایط زیستی و اجتماعی این دو محیط است. به‌عنوان نمونه، «عیسی»، نامی که نویسنده بر شخص اول داستان کتاب گذاشته نامی است که نه اسلامی است و نه مسیحی، بلکه بین این دو است.

تراژدی طبقاتی دیگر در کویت ماجرای «بدون»ها است. بدون‌ها، خانواده‌های اصیل کویتی‌اند که هویت کشورشان را ندارند. سال ۱۳۴۰ خورشیدی وقتی کویت از استعمار بریتانیا مستقل شد، پروژه ملت‌سازی را آغاز کرد. بدون ملیت‌ها، همان بادیه‌نشینان کویت هستند که در آن زمان به هر دلیلی از این قانون جا ماندند. برخی در سفر بودند و وقتی برگشتند فهمیدند در کشورشان جایگاه اجتماعی ندارند. برخی از آنها بزرگان قبیله بودند که می‌گفتند همه می‌دانند که ما نسل‌هاست کویتی هستیم؛ چرا باید برای اصالت‌مان کاغذ و مدرک بگیریم؟ در کویت بسیارند خانواده‌هایی که یکی از برادران تابعیت کویتی دارد و برادر دیگرش بدون ملیت است. دولت کویت تعداد بدون‌ها را ۸۵ هزار نفر اعلام کرده، اما فعالان سیاسی این کشور تعداد را بیش از ۲۰۰ هزار نفر می‌دانند. این درحالی است که تمام کشورهای خلیج‌فارس مشکل تبعیت بادیه‌نشینان را حل کرده‌اند. فعالان بدون کویتی مانند «خدیجه الشمری» و «عبدالحکیم الفضلی» معتقدند اراده حاکمیت بر حل مشکل بدون‌ها نیست. فضلی در گفت‌وگویی توضیح داد این اتفاق از «توصیه‌های» مقامات بریتانیا در حال زمان خروج از کشور بوده است. آنها می‌خواستند دادن تابعیت به کویتی‌هایی که از قبایل شمالی می‌آیند، محدودتر باشد. قبایل شمال کسانی بودند که بریتانیا معتقد بود بعدا به منبع نگرانی سیاسی و انتخاباتی تبدیل خواهند شد. در عوض، اعطای ملیت به قبایل جنوبی را با این ادعا که کنترل سیاسی آنها آسان‌تر است، ترجیح دادند.

کویت، برای کویتی‌هاست. خدمات اجتماعی، تحصیلی و حتی درمانی به‌راحتی به غیرکویتی‌ها داده نمی‌شود. حتی بانک «بیت التمویل» کویت از چند هفته قبل تصمیم گرفته برای ایرانی‌ها حسابی باز نکند و حساب‌های فعلی ایرانیان را هم ببندد. حالا شش دهه است که بدون‌های کویت در برزخ قانونی، از مدارک معتبر و خدمات اجتماعی محروم هستند و به حقوق‌شان برای سلامت، آموزش و اشتغال دسترسی ندارند. گاهی خبر خودکشی آنها توجه جامعه را جلب می‌کند. گاهی تجمع می‌کنند و با آنها برخورد قانونی سختی می‌شود. اینجا کویت است. کشوری که در فرهنگ عامه ما به‌عنوان مهد رفاه شناخته می‌شود. کشوری که با کارگران مهاجرش، با بدون‌هایش، با نبود منابع آب آشامیدنی و با اختلاف بین حکومت و پارلمان دست‌وپنجه نرم می‌کند. به این لیست باید اعتیاد را به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین مشکلات کویت اضافه کرد تا فهمید کویت از نزدیک، آنقدرها هم کویت نیست.